

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب دوم

اکتبر سورپرایز

ابوالحسن بنی صدر

چاپ اول: اسفند ۱۳۷۰

انتشارات انقلاب اسلامی

تنظیم برای سایت: انتشارات انقلاب اسلامی

گروگانگیری کودتا بر ضد انقلاب ایران و جنبش برای آزادی و استقلال در جهان

از تاریخ انتشار چاپ اول «سیر تحول سیاست آمریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری» ، زمستان ۱۳۷۰، تا امروز که در بهار ۱۳۸۴ هستیم، به وعده ای وفا کرده ام که در مدخل چاپ اول کتاب، داده ام: پی گرفتن تحقیق. با آنکه کتاب گروگانگیری تنها حاصل تحقیقی ۱۲ ساله نبود بلکه فرآورده کار کسی نیز بود که از روز وقوع گروگانگیری تا لحظه ادای سوگند از سوی ریگان، بعنوان رئیس جمهوری آمریکا که لحظه به پرواز در آمدن هواپیمای حامل گروگانها بود، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، و از آن روز تا کودتای خرداد ۱۳۶۰، بطور روز مره، با گروگانگیری سر و کار داشته است، اما تأکید کردم که باب تحقیق را باز نگاه می دارم و تحقیق ها ادامه یافتند.

پس از انتشار کتاب، دو کمیته تحقیق دو مجلس آمریکا حاصل کار خود را انتشار دادند. حاصل کار این دو کمیته کوششی ناموفق برای پوشاندن واقعیت شد: ارزیابی کار کمیته های تحقیق در کتاب روبروت پاری، زیر عنوان «اکتبر سورپرایز»، بعمل آمد. در این کتاب که ترجمه آن را انتشار داده ام، بسیاری از نایافته ها، یافته شده اند. در پی آن، روبروت پاری به اسنادی دست یافت که کمیته تحقیق بدین خاطر که کمیته ها نمی خواسته اند غیر قانونی بودن دوره های ریاست ریگان و بوش را در طول ۱۲ سال، تصدیق کنند، نه تنها مورد اعتناء قرار نداده اند که آنها را مخفی نیز کرده اند. ترجمه این اسناد و یافته ها را نیز در اختیار ایرانیان قرار داده ام.

و بتازگی، روبروت پاری تحقیقهای جدیدی را منتشر کرده است که، از جمله، مصدق تحقیق مارک هولبرت هستند که نخستین فصل کتاب حاضر را تشکیل می دهد: در یکی از تحقیقها، اسم و رسم کسی داده شده است که از سوی آقایان ریگان و بوش نزد آقای یاسر عرفات رفته بود تا که او نزد رژیم ایران واسطه معامله شود. عرفات می گفت او حاضر نشد واسطه شود. اما معامله انجام گرفت: در ازای رها نکردن گروگانها تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و ادامه جنگ بسود آمریکا و انگلستان و اسرائیل، ملاتاریا بر ضد انقلاب ایران و به قصد بازسازی استبداد، کودتا کرد. و بنا بر تحقیق دیگری، کسانی چون خانم اشرف پهلوی و آقای آرچی روزولت که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نقشهای اولی را برعهده داشته اند، در اکتبر سورپرایز نیز نقش یافته اند.

اما در ایران، از تحقیق خبری نیست. خاطره گوئی و نویسی خالی از سانسور نیز نیست. باوجود این، کوشش برای یافتن حلقه مفقوده یعنی کسانی که از راه آنها، نقشه گروگانگیری به «دانشجویان خط امام» القاء شده و «طرحی انقلابی» گشته و به اجرا در آمده و «فکر جمعی جبار» شده است، به نتایجی انجامیده اند و این نتایج را نیز انتشار داده ام.

بدین قرار، تحقیق‌ها که انجام گرفته اند، به همان نتیجه رسیده اند که این کتاب در اختیار نسل امروز و نسل‌های آینده قرار می‌دهد. اما بدان خاطر که واجد داده‌ها و اطلاعاتی با ارزشی هستند، تحقیقاتی انجام گرفته، در کتابی دیگر، در اختیار ایرانیان امروز و فرداها قرار می‌گیرند.

روزی بعد از گروگانگیری، همان روز که آقای خمینی گروگانگیری را «انقلاب دوم» خواند، در نوشته‌ای، نسبت به محور کردن قدرت امریکا، در سیاست داخلی و خارجی ایران، آنهم در بهار انقلاب، هشدار دادم. در آن روزها، عمل گروگانگیری «فکر جمعی» پدید آورد و این «فکر» جبری را برقرار کرد که کسی را یارای چون و چرا نماند. آن امر که مرا نگران کرد و بر آنم داشت جبر جباری را بشکنم که این «فکر جمعی» القائی بود، آگاهی از این واقعیت بود که تنها قدرت زیادت طلب «فکر جمعی» جبار می‌سازد. اشتغال روزمره به حل مسئله گروگانها، بتدریج، مرا به نتایجی می‌رساند که با مردم در میان می‌گذاشتم:

* با گروگانگیری، ایران به گروگان امریکا در آمده است، نخستین واقعیتی بود که باز گفتم. کوشش اول هر ایران دوست که نمی‌خواهد تجربه انقلاب ایران را در باز سازی استبدادی وابسته، ناکام گرداند، می‌باید بر این باشد که ایران را از گروگان امریکا بدر آورد.

* امریکای بعد از شکست در جنگ ویتنام، امریکائی ازوا طلب شده است. مردم امریکا، اگر نه مخالف، دست کم به مداخله در امور ملت‌های دیگر بی‌میل گشته اند. ضربه ای قوی می‌باید تا روانشناسی این ملت را تغییر دهد. مرتب به آقای خمینی هشدار می‌دادم که گروگانگیری این ضربه قوی است که غول تجاوز طلب را از شیشه بدر می‌آورد. در کارنامه (روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد)، خاطر نشان می‌کردم که ایران نباید مسئولیت حاکم شدن ریگانسیم را بر امریکا و جهان بپذیرد.

* گروگانگیری کودتائی بر ضد انقلاب ایران است. نه تنها از نظر محور کردن قدرت امریکا، در سیاست داخلی و خارجی ایران، بعنوان محور لازم برای بازسازی استبداد، بلکه از لحاظ وحشتی که سلطه گران، از کار برد اسلام بمثابه بیان آزادی، پیدا کرده بودند. برای سلطه گران امریکائی و اروپائی و نیز روسیه ایران آزاد و مستقل کابوس بود. از این رو بود که نقشه گروگانگیری را امریکا القاء می‌کرد و حمایت کامل از گروگانگیری را روسها و عمالشان می‌کردند.

* گروگانگیری کودتا بر ضد جنبش آزادی در حوزه اسلامی و در تمامی جهان بود: در حقیقت، کابوس آزاد و پیشرو شدن جامعه‌های عضو بزرگ ترین حوزه‌های تمدنی و جغرافیائی جهان، با غنی ترین منابع و بیشترین نیروهای محرکه و ورشکست ایدئولوژیهای غرب ساخته و بنا بر این، خطر روی آوردن غربیان به بیان آزادی و همگانی شدن روش جنبش همگانی، با سلاح گل، روشی که مردم ایران ابداع کردند، خواب و بیداری سلطه گران را آشفته می‌ساخت. امر بسیار مهمی که مردم ایران و مردم جامعه‌های دیگر از آن غافلند و بهای بسیار سنگین بابت این غفلت پرداخته اند و می‌پردازند، اینست که با موفقیت در القای «فکر گروگانگیری»، سلطه گران وارد تجربه کردن القای اسلامهای سازگار با هدفهای خود شدند. بدین ترتیب که اسلام به مثابه بیان آزادی را سانسور کردند و اسلام به مثابه بیان قدرت را، به انواع، تقسیم کردند. آقای خمینی می‌پنداشت این او است که اسلام را به اسلام ناب محمدی و اسلام لیبرال و اسلام تحجر گرا و... تفکیک کرده است. حال آنکه او زبان قدرت شده بود و این قدرت است که هر مرام، حتی مرامی را هم که خود از آن مشروعیت می‌ستاند، به انواع تقسیم می‌کند. کلیسا که قدرت شد، چندین مسیحیت تشخیص داد و آنها را از یکدیگر تفکیک کرد و بانی پیدایش انواع مسیحیت‌ها شد. در دوران اسلامی، ایجاد قدرتی جهانی، با اسلام بعنوان مرام، موجب پیدایش فرقه‌ها و فراوان اسلام‌های شد که همه بیان قدرت بودند. اسلام فراموش شده، اسلام بمثابه بیان آزادی بود. و می‌دانیم بر سر آرای مارکس چه آمد از زمانی که مرام دولتی و دولتهائی زورمدار گشت.

بدین قرار، گروگانگیری مسئله ای شد که مسئله‌ها ساخت: محاصره اقتصادی، جنگ، سازشهای پنهانی، کودتا، استقرار استبداد ملاتاریا و روش کردن خیانت و جنایت و فساد، در هم شکستن موجهای جنبشها برای آزادی و استقلال در تمامی حوزه اسلامی، از یاد رفتن اسلام به مثابه بیان آزادی و رواج خمینیسیم و... و بن لادنسیم و فروماندن جامعه‌های حوزه اسلام در استبداد و واپس ماندگی.

و اینک ما بعد از تجربه هستیم و می‌دانیم که یکی از ویرانگر ترین و پر پی‌آمد ترین کودتا‌های تاریخ بشری روی داده است. از نوع این کودتا، کودتائی بود در پی انقلاب فرانسه بود که در آن کشور روی داد اما با دامنه ای محدودتر. و از زمان سقوط کمونیسیم در روسیه و بقیت جهان، از کودتائی نیز سخن بمیان است که سبب شد کمونیسیم در استالینیسیم از خود بیگانه و

مرام استبدادهائی بگردد که در پوشش پیشرو و مترقی، واپس گرا بودند و نسل امروز و بسا چند نسل آینده باید برای جبران واپس ماندگی های دوران آن استبدادها، سخت بکوشند.

و اینک ما بعد از تجربه هستیم و باید بدانیم که اگر کودتائی را که گروگانگیری بود خوب فهم نکنیم و در بازیافتن استقلال عمل خود و باز پرداختن به تجربه ای که انقلاب ایران بود و آزاد و مستقل کردن خویش، درنگ کنیم، بسا فرصتهای موجود را نیز از دست بدهیم و بدست خود آینده را چنان از پیش متعین بسازیم که نسلهای آینده نیز نتوانند آزادی خویش را باز یابند و راه رشد را در پیش گیرند.

تأمل در کودتائی چنین و پی آمدهایش، عقل آزاد را به اهمیت مطالعه کتابهایی از آن نوع، تأمل در آنها، درس گرفتن از آنها و بکار بردن درس آموخته، دلالت می کند. در حقیقت، تا زمانی که می توان فکری سلطه جویانه را « فکری انقلابی » باوراند و القا کرد، تا زمانی که می توان این گونه « فکر » ها را « فکر جمعی جبار » گرداند، تا زمانی که قدرتمداری انسان را از آزادیهای خویش غافل و جامعه انسانها را از تواناییهای ذاتی انسان بی خبر و به ناتوانی قدرت معتقد می گرداند، ابراز هر توانائی از راه آلت قدرت شدن انجام می گیرد و بناچار، انسانها خود وسیله کار قدرتمدارها می شوند، کتابهایی از این نوع سخت بکار هر نسلی می آیند که نخواهد آزادی و کرامت و تواناییها خویش را از یاد برد و، در خواری، شاهد نشستن سلطه گران بر خوان ثروتها و استعدادهای خود باشد و بی صبرانه انتظار کشد که کی بر خیزند تا او ریزه خوار آن خوان بگردد.

مدخل

کتابی که خواننده در دسترس خود می یابد، حاصل تحقیقهای مستمر، در ایران و انیران، بقصد چگونگیهای پیدایش "بحران گروگانگیری" و حل این بحران است. و نیز، گزارش کوششهای مداوم در یافتن و اظهار حقایق، در محیطهایی بوده و هست که خطرها، از هر نوع، کمین کرده بودند و کمین کرده اند. بدیهی است کسب و اظهار اطلاع درباره بحرانی که تحول سیاسی در دو کشور ایران و امریکا را زیر تأثیر مستقیم خویش قرار داده، که در امریکا ریگانسیم و در ایران، کودتای خرداد ۱۳۶۰ را بیار آورده و خمینسیم را به حاکمیت رسانده، که دو ملت ایران و عراق را به جنگی ۸ ساله گرفتار کرده، که افتضاح ایران گیت را به دنبال آورده، که زمام تولید و فروش نفت را از کف کشورهای تولید کننده برد آورده، که زمام تولید و فروش نفت را از کف کشورهای تولید کننده بدر برده، که ...، جنگی با ائتلاف ۲۹ کشور در خلیج فارس را پی آورده و پس از اینهمه، این بنازگی است که کنگره امریکا پذیرفته است درباره چگونگی حل آن، تحقیق کند، تا مگر بالاخره روشن شود که این جنگ تا کجا مشکل، و تا چه اندازه پرخطر بوده است. وقتی پس از ۱۲ سال کوشش مستمر، کنگره می پذیرد درباره چگونگی حل بحران تحقیق کند و چگونگی ایجاد بحران، همچنان، بدون رسیدگی می ماند، نیک پیداست تحقیقی که انجام گرفته، در عین حال که بسیار جدی است اما ناتمام است. به سخن دیگر، تحقیق رسمی و پی آمدهای آن، هنوز پایان کار نیست. تحقیق ادامه خواهد یافت و بحران پی آمدهائی دیگر خواهد یافت.

آنها که بعنوان شرکت کننده در "قول و قرار گذاشتنها بر پله های مرمرین"، نامشان در تحقیقا آمده است، راه خلاصی جز این ندارند که به سخن در آیند و واقعیت را باز بگویند. نه تنها به این دلیل که فرزندان و آیندگانشان حق دارند شرافتمندانه زندگی کنند، بلکه به این دلیل نیز که به ملتهای خود خیانتی بزرگ کرده اند. در میان کسانی که نامهاشان برده شده اند، ممکن است کسانی باشند که در ماجرا دخالتی هیچ نداشته اند اما از آن، کم یا بیش، اطلاع دارند. به این کسان و آیندگانسان نیز، سکوت زیاتی بزرگی می رساند. چرا که سکوت در این باره گناه است. و بنا بر اصل، گناه ارتكابی هر اندازه بزرگ باشد، اعتراف به آن، با ارزش تر و پاک کننده تر است.

این کتاب تمامی اطلاعاتی که ایرانیان و غیرایرانیان تا بحال منتشر ساخته اند و همه تحقیقا که تا این تاریخ بعمل آورده اند را در بر دارد. با وجود این، زنجیر رویدادها، دو یا سه حلقه مهم را کم دارد:

۱- اگر گروگانگیری در امریکا طراحی شده و در ایران، بدست همدستان طراحان بعمل درآمده باشد، حلقه مهمی هنوز نایافته مانده است. و آن رابطهای ایرانی طراحان و چگونگی تبدیل شدن طرح به عملیات اشغال سفارت امریکا و به گروگان گرفتن اعضای آن است. اگر این حلقه یافته شود، تحقیق به هدف خویش که کشف حقیقت است، رسیده است.

۲- اگر گروگانگیری، همانطور که در ایران می گویند، ابتکار "دانشجویان خط امام" بوده باشد و آقای خمینی، بعد از وقوع، آن را تأیید و "انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول" خوانده باشد، این حلقه نایافته می ماند که میان قدرت بدستان در ایران و گروهی در امریکا که با هماهنگی کامل، بارها کوششهای دو دولت ایران و امریکا را در حل مشکل، عقیم کردند، چگونه رابطه ای برقرار بوده است؟ در "خیانت به امید"، چندین بار را فهرست کرده ام که بحران نزدیک به حل می شد اما در امریکا، کنشی و در ایران واکنشی روی میدادند و رشته ها را پنبه می کردند. این موارد بدان خاطر که در "خیانت به امید" آمده بودند، در این کتاب نیامدند.

اگر گروگانگیری در امریکا طرح و در ایران اجرا شده باشد، حلقه اول و دوم، هر دو، باید یافته شوند. اگر نه، حلقه دوم را باید یافت.

بهر رو، هر یک از دو فرض بالا که به محک تحقیق، واقعیت از کار در آیند، هنوز حلقه نایافته دیگری را باید یافت. در واقع، عاملان امریکائی و ایرانی و اسرائیلی و فرانسوی سازشهای پنهانی، هنوز، لب به سخن نگشوده اند، کنگره امریکا نیز نمی تواند از همه آنها دعوت کند شهادت بدهند. از آنها، کسانی مرده اند و زنده های بسیاری امریکائی نیستند. پس، اطلاعاتی که در حافظه ها و بایگانیهای این عاملان، مخفی هستند، سومین حلقه ای است که هنوز یافته نشده است.

با وجود این، کتاب از آن نظر که در برگیرنده رویدادها، با چند و چونی است که مقامهای رسمی دو کشور دریافته و شرح کرده اند و از این جهت که تحقیقهای انجام گرفته، در ایران و انبران، نوشته و گفته های دست اندرکاران و شرحها را که از رویدادها داده شده اند، با یکدیگر مقابله و نقد کرده اند، کتابی بی همتا است. در ایران و امریکا و اسرائیل، کسانی در سازشهای پنهانی شرکت کرده اند که همچنان بر قدرتند و انواع سانسورها که برقرار کرده اند، مانع کار محققانند. افزون بر آن، تهدیدهای سخت جدی، بسیاری از آگاهان را از اظهار حقیقت بازداشته و محققانی را از تحقیق منصرف گردانده اند. با اینهمه، استقامت در تحقیق و اظهار آن، توفیقی بی خدشه بدست آورده است و کتاب گزارش این استقامت پیروز است. و کتاب، بدو جهت، باید پیش از تحقیق کنگره امریکا منتشر می شد:

یکی به آن جهت که کوشش ۱۲ ساله ای که این کتاب گزارش آنست، برای نخستین بار در تاریخ، قوه قانون گذاری امریکا را بر آن داشته است موضوعی از این نوع را تحت رسیدگی رسمی قرار دهد و دیگری به این جهت که اطلاعات و گفته ها و تحقیقها که نقد و در این کتاب گردآوری شده اند، بکار تحقیق رسمی می آید و سرنخها که بدست میدهد، دسترسی به بسیاری از اطلاعات مخفی را ممکن می کند. و نیز، مانع از آن می شود که بجای کشف حقیقت، غرضهای سیاسی هدف شوند و ماجرا دست مایه قمارهای سیاسی بگردد.

با توجه به اثر کتاب در تحقیق رسمی و نیز با توجه به نایافته ماندن دو یا سه حلقه، مطالب چنان نظم بسته اند که هر اطلاع بعدی، اطلاعی قبلی را روشن تر و کاملتر کند و هر نوشته پسین، توضیح نوشته پیشین بشود: کتاب در بخش اول، چگونگی پیدایش بحران گروگانگیری در تدابیر و اقدامهای دولت امریکا و کنشها و واکنشهای دولتهای در رابطه را شرح می کند. نخست، چکیده کتابی می آید که پیدایش طرح گروگانگیری و طراحان امریکائی آن را می شناساند. در پی آن، نکات اصلی آن قسمت از کتاب کارتر نقل میشود که چگونگی اتخاذ تدابیر و اقدامهای سیاسی حکومت او را گزارش می کند. خلاصه کتاب جوردن، مشاور کارتر، که بعد از آن می آید، تاریخ مفصل را در اختیار مینهد. بدیهی است نوشته ها با کتابها که دیگران نوشته اند و نیز اطلاعات و سندها و تدبیرها و اقدامهای دولت ایران مقابله و نقد شده اند. در بخش دوم، تحقیقهایی می آیند که به سازی پنهانی راجعند که "اکتبر سورپرایز" عنوان یافته است: نخست خلاصه تحقیق خانم هونگر، تحلیل گر کاخ سفید در سال اول ریاست جمهوری ریگان، تحت عنوان "اکتبر سورپرایز" و سپس "ناگفته ها درباره معامله بر سر گروگانهای امریکائی یا شکل گیری خمینیسیم - ریگانیسیم" و به دنبال آن، خلاصه کتاب گاری سیک، مسئول ایران در شورای امنیت ملی امریکا در دوران ریاست جمهوری کارتر، با عنوان "اکتبر سورپرایز" می آیند. این ترتیب از آن رو است که "ناگفته ها" در فاصله انتشار دو تحقیق، نوشته و منتشر شده است. در عین حال، سه نوشته، محکم و دقت یکدیگرند (میشوند). از آنجا که بتازگی، بهزاد نبوی مقاله ای درباره حل مشکل گروگانگیری نوشته است، مقاله و نقد آن نیز، بعنوان ضمیمه نوشته گاری سیک می آید. به استناد صورت جلسات مجلس، روشی را که مجلس در به تأخیر انداختن اتخاذ تصمیم درباره گروگانگیری بکار برده است،

استخراج و ضمیمه‌ناگفته‌ها میشود. جا داشت در پایان کتاب، بعنوان حاصل سخن به این دو یا سه حلقه پرداخته آید. زیرا کتاب آنها را تا حدودی در حیطه شناخت آورده است. اما چون تحقیق باید تا یافتن حلقه‌ها باز بماند، به نشانه‌تصمیم به ادامه کار تا یافتن و گزارش کردن تمامی حقیقت، از تحریر حاصل سخن انصراف حاصل شد. بجای آن، دو مقاله آمده اند: یکی گزارشی است تحلیلی از سفر به امریکا، برای حضور در دادگاه افکار عمومی جهانی، بعنوان دادستان و دیگری شرحی است درباره تشکیل دو کمیسیون تحقیق، یکی بتصویب مجلس نمایندگان و دیگری به ابتکار کمیته ای در مجلس سنا و تحلیلی بقصد تشخیص این یا آن سرانجام تحقیقاتی دو کمیسیون.

همه سندها در این کتاب نیامدند. یکی بدینخاطر که حجم کتاب را بیش از اندازه می کرد و دیگری به این دلیل که بنا بر تدوین کتاب دومی شد حاوی تحقیق مجلس نمایندگان امریکا و سندها و حلقه‌ها که یافته میشوند.

بجا است از آنها که بخاطر تحقیق بقصد کشف حقیقت، به شهادت رسیدند، قردادانی شود که حقی بزرگ بر گردن ملت ما و تمامی ملتها دارند. زیرا به یمن این تحقیق، هر ملتی به این امر بیشتر توجه می کند که نادیده گرفتن اصل استقلال و استفاده کردن از قدرت خارجی در امور داخلی، چه فاجعه‌های بزرگی ببار می آورد. استقلال و آزادی، بمثابة دو اصل، زنده به شهادت آنها و استقامت کسانی هستند که وجود خطر را بهانه در پی حقیقت نرفتند، قرار ندادند. اینان را حقی دیگر بر ملتهای امروز و فردا است و آن پاک کردن قلمرو سیاست از ناپاکیها و مبتنی کردن آن بر اخلاق است.

و آقای مهران مصطفوی روزشماری از ماجرای گروگانگیری ترتیب داده است که در پایان کتاب آمده است. به همه آنها که طی ۱۲ سال، در همکاری و یاری پای سست نکردند و به کرسی نشاندن حقیقت را، تصمیم استوار بر پیروز گرداندن تجربه انقلابی تلقی کردند که در آن، گل بر گلوله پیروز شد و عصر سوم با تولد انسان معنوی پیدا شد، درود.

ابوالحسن بنی صدر

۲۲ بهمن ماه ۱۳۷۰

سیر تحول سیاست آمریکا

کتاب دوم

اکتبر سورپرایز

قسمت اول

تدارک گروگانگیری؛ چکیده کتاب "طراحان یک ماجرا INTERLOCK"

از: مارک هولبرت (نیویورک ۱۹۸۲)

تدارک گروگانگیری

توضیح: شکست در ویتنام و بدنبال آن افتضاح و اترگیت و دست آخر انقلاب ایران بمنابۀ بزرگترین واقعه و شکست بزرگ آمریکا، در حیاتی ترین موقعیتهای سیاسی - نظامی و اقتصادی جهان و بحران اقتصادی، تمایل به انزوا طلبی را در افکار عمومی امریکائیان تشدید کرده بود. نتیجه تقویت این تمایل کاهش هزینه های نظامی، محدود کردن حوزه صلاحیت سیا و کاهش قدرت آمریکا در جهان می شد.

کاهش حضور سلطه گر آنها در موقعیت بحران رو به رشد اقتصادی نه تنها این بحران را مرگبارتر می گردانید، نه تنها مادر شهر سرمایه داری بزرگ، یعنی آمریکا را تهدید می کرد، بلکه سبب میشد که سرمایه داری، سرمایه داری ای که عرصه جهان را زیر سلطه گرفته و اینک با تحمیل نظامی اقتصادی بر اساس پیش خور کردن ثروتهای طبیعی و پیش فروش کردن نیروی کار، اسباب بقا و قدرت خویش را فراهم می آورد، از حمایتهای سیاسی - نظامی محروم و در نتیجه قربانی نظامی بگردد که خود ایجاد کرده است.

علائم ضعف از هر سو بروز می کردند. اعتماد رژیم های دست نشانده به آمریکا کم میشد و این کم شدن اعتماد از راه های گوناگون از جمله کاستن روابط اقتصادی با غول آمریکا، جلوه می کرد. بعنوان نمونه بگویم که در سال انقلاب بزرگ ایران، ۴۱ درصد از درآمدهای کشورهای نفتی عضو اوپک (۱۶/۵ میلیارد دلار) در بانکهای امریکائی سپرده شده بود، یک سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۰ تنها ۲/۵ درصد (۱/۱ میلیارد از ۱۴ میلیارد دلار) در بانکهای امریکائی سپرده شد. این ارقام نشان می دهند که اثر انقلاب ایران تا چه اندازه تعیین کننده بود و خطری که سرمایه داری آمریکا را تهدید می کرده، چه مقدار مهیب بوده است.

برای بیدار و فعال کردن غول، "شوکی" بزرگ لازم بود تا مگر تمایل امریکائیان تغییر کند و با هیجان و عصبیت از سیاست جهانی قدرت طلبانه و ماجراجویانه حمایت کنند. چیس مانهاتان بانک و چند بانک بزرگ دیگر که در عین حال سهامداران بزرگ هفت غول نفتی هستند و سهام عمده صنایع هواپیمائی و فضائی را نیز در دست دارند، بیشتر از جناح های دیگر سرمایه داری، احساس خطر می کردند. بخصوص موقعیت چیس مانهاتان بانک در خطر جدی بود. این مجموعه پولی - نفتی - صنعتی، که با سیا و سازمانهای سیاسی، بخصوص جناح راست حزب جمهوری رابطه تنگاتنگ داشت، طرحتی را به اجرا گذاشت و نتایج دلخواه را بیار آورد. این ماجرا در کتابی بنام "اینترلوک" بقلم مارک هولبرت (نیویورک ۱۹۸۲) شرح شده است. این کتاب را در سه بخش خلاصه می کنیم: بخش اول به روابط بینابین بانکها و شرکتهای بزرگ نفتی و صنایع هواپیمائی و سیا می پردازد. بخش دوم روابط این مجموعه را با رژیم شاه شرح میکند و بیان می کند چسان شاه در بستر مرگ نیز بقیمت جنگ و ویرانی ایران، دست از خدمت به این مجموعه بر نمی دارد و وسیله دست آنها می شود و بخش سوم گروگانگیری و نتایج آن را از لحاظ منافع این مجموعه بزرگ، شرح و تحلیل می کند.

الف: بانک - صنعت - نفت - سیا - محافل سیاسی

خانواده راکفلر که بانک چیس مانهاتان را مالکند و در بانکهای دیگر نیز از صاحبان عمده سهام هستند، از سال ۱۹۳۷ تا به امروز سهام بزرگ سه کمپانی بزرگ نفتی جهان را در دست دارند. هفت بانک بزرگ امریکائی از صاحبان عمده سرمایه ۵ شرکت نفتی از ۷ شرکت هستند. این بانکها اگر در موافقت یکدیگر رأی بدهند، در مجمع سهامداران شرکتهای نفتی، اکثریت می آورند و تاکنون نیز در موافقت با هم رأی داده اند و نمیتوان تصور هم کرد که مخالف یکدیگر رأی بدهند. برای اینکه این ۷ بانک مالک سهام یکدیگرند! (ضمیمه فصل اول کتاب صص ۴۲-۳۹). بر این اطلاعات کتاب، این اطلاع را هم اضافه کنیم که در رأس ۷ دستگاه مالی و صنعتی بزرگ آمریکا هفت خانواده قرار گرفته اند که از راه ازدواج با یکدیگر پیوند بسته اند:

اما این ۷ بانک بزرگ آمریکا با ۱۰ رابطه مستقیم و ۹۲ رابطه غیرمستقیم، صنایع هواپیمائی و فضائی را در تور قدرت خویش دارند. و یک رابطه مستقیم و ۳۴ رابطه غیرمستقیم این صنایع را به شرکتهای بین المللی نفتی پیوند میدهند: رجوع شود به گرده ها در آخر فصل. در ۱۹۸۰ بطور متوسط ۱۸/۰۱ از سرمایه این صنایع متعلق به ۷ بانک بزرگ آمریکا بوده است.

رابطه این غول ۲۱ سر بامتنفذترین شخصیت های سیاسی امریکا، بر کسی پوشیده نیست: راکفلر که سرمایه داری بزرگ، معاون رئیس جمهوری و رئیس جمهوری تراش است! بجای خود، کیسینجر و حتی کارتر از دست پرورده های حلقه رهبری این غول عظیم اند. علاوه بر این وقتی گروگانگیری انجام می گرفت، رابطه شخصی میان مسئولان سیا و مسئولان چیس مانهاتان، کار این بانک را آسان می ساخت. برای مثال، آرچی بالد روزولت که سالها در سیا کار کرده بود، این زمان معاون رئیس قسمت خاورمیانه بانک بود و این شخص برادر کریمیت روزولت است که کودتای ۱۹۵۳ را بر ضد مصدق سازمان داد و شاه را به سلطنت بازگرداند. رابطه کیسینجر، رئیس کمیته مشاوران بین المللی بانک با سیا به سال ۱۹۵۰ برمیگردد وقتی او دستیار راکفلر در عملیات مخفی این سازمان بود. (ضمیمه فصل سوم صص ۸۹-۹۲ و صص ۱۲۹-۱۲۸ کتاب)

ب: روابط این مجموعه بانکی و نفتی و صنعتی با شاه

توضیح: پیش از آنکه خلاصه مطلب را درباره رابطه شاه با این غول چند ملیتی بیاوریم، بجاست به دو رشته اسنادی که بهنگام تصدی اینجانب و آقای نوبری در وزارت دارائی و بانک مرکزی گردآوری شد، اشاره کنیم و اطلاعاتی را که کتاب بدست میدهد، کامل تر کنیم:

۱- اسناد راجع به روابط شاه با راکفلر و کیسینجر: جالبترین این اسناد، سندی درباره گفتگوهای راکفلر با شاه در سوئیس است. این گفتگوها درباره نفت انجام گرفته اند و از جمله شاه به راکفلر پیشنهاد میکند، بهتر است امریکا نفت ایران را تا قیمت ارزان است بخرد و در منابع خالی شده خود، ذخیره کند!

۲- نفت به سه طریق بفروش میرسیده است: فروش از طریق کنسرسیوم، فروش مستقیم نفت از سوی شرکت ملی نفت که چیس مانهاتان واسطه فروش بوده و فروش محرمانه نفت، برابر اسناد راجع به فروش محرمانه نفت. میزان فروش و مبلغی که حاصل میشود، وارد حسابهای شرکت نفت و بانک مرکزی نمی شده است. قسمتی از بهای فروش صرف خرید اسلحه میشود و قسمتی دیگر به حسابهای شاه و خانواده او و سران رژیم پیشین واریز میشود است. اسنادی که درباره این معاملات در اسناد بجامانده دربار و شرکت نفت و وزارت دارائی و وزارت دفاع و بنیاد پهلوی بجا مانده اند حکایت از ۳۱ میلیارد دلار فروش نفت محرمانه میکند. نویسنده کتاب درباره روابط شاه با راکفلر و کیسینجر و نیز فروش مستقیم نفت و روابط مالی و اقتصادی شاه و رژیم او با غول چند ملیتی، مطالبی جالب را شرح میکند، اما پیدا است که به اسناد بالا دسترسی نداشته است.

فصل دوم کتاب درباره بنیاد پهلوی و فساد عظیم دربار شاه سابق است. در این فصل از جمله سه موضوع را شرح میکند:

- چگونگی انتقال کمکهای آمریکا به حسابهای بانکی افراد خانواده پهلوی و دیگر حکومتگران وقت.

- دزدیهای شاه از فروش نفت را بنابر گزارشهای سفارت امریکا به وزارت خارجه این کشور شرح میکند. می نویسد بنابر گزارش ۵ آوریل ۱۹۷۶ از ۱/۷ میلیارد دلار نفتی که در فاصله مارس ۱۹۷۵ تا ژانویه ۱۹۷۶ شرکت ملی نفت ایران بطور مستقیم فروخته است، تنها ۵۵۸/۸ میلیون دلار بحساب بانک مرکزی ریخته شده و ۱/۱ میلیارد آن خورده شده است. بنابر گزارش دیگری در سال مالی ایران که بهمارس ۱۹۷۷ ختم میشود، شرکت ملی نفت بمبلغ ۴ میلیارد دلار، نفت فروخته است که از آن ۱ میلیارد دلار بحساب بانک مرکزی ریخته شده است. بنا بر برآورد سفارت امریکا، مقامات ایرانی سالانه بطور متوسط ۴ تا ۵ میلیارد از این گونه فروش، بالا می کشیده اند.

- اما رشوه به کیسینجر به صورت هدیده های قیمتی انجام می گرفته است. از قول دلفین بلاچویکیس که از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ منشی اردشیر زاهدی بوده است، در سال ۱۹۷۳، زاهدی به کیسینجر یک قالی عالی و یک ساعت طلای جواهرنشان داده است. کیسینجر دریافت هدیه را تکذیب میکند اما می پذیرد که بمناسبت ازدواجش یک سرویس مشروب خوری طلا و یک سرویس چای خوری نقره و یک قوطی سیگار نقره دریافت کرده است. وقتی کنگره امریکا به تحقیق درباره فساد مالی پرداخت، کشف کرد که زاهدی و سفارت ایران ۴۶ حساب بانکی در بانکهای مختلف باز کرده بودند و یکی از آنها در اختیار شخص زاهدی بود و هر سه ماه ۱۲۰۰۰۰ هزار دلار به این حساب ریخته میشد. قیمت خاویاری که اردشیر زاهدی به سران دولت امریکا و شخصیتهای امریکا هدیه می داد. سر به چند میلیون دلار میزد.

غیر از زاهدی، مخارج ساواک نیز هزینه بزرگی را دربر میگرفت. از جمله مبالغ هنگفتی به روزنامه های امریکا رشوه میداد.

در فصل سوم (صص ۸۷-۷۱) درباره دکترین نیکسون و شاه بحث میکند:

دکترین نیکسون عبارت بود از اینکه بجای آنکه آمریکا در برابر تجاوز کمونیسم بجنگد، رژیم های دوست آمریکا، خود، عهده دار دفاع از خود بگردند. این دکترین بیانگر یک واقعیت اقتصادی جدیدی بود و آن اینکه با پایان گرفتن جنگ ویتنام و شروع بحران اقتصادی باید کشورهای دیگر در خرید اسلحه جانشین دولت آمریکا میشدند. بالا رفتن قیمت نفت به کشورهای نفت خیز امکان میداد که با تقاضای اسلحه مانع از کاهش تولید کارخانه های اسلحه سازی آمریکا شوند. چیس مانهاتان بانک اداره کننده فروش نفت به کمپانی های نفتی و خرید اسلحه بخصوص سلاح هوایی بحساب دولت ایران میشود. به سخن دیگر نزدیک به ۷۵ درصد ارز حاصل از فروش نفت را این بانک در اختیار می گیرد. اما علاوه بر اداره ارزهای ایران که در سالهای پیش از انقلاب به ۱۵ میلیارد دلار در سال میرسید، چیس مانهاتان بانک پول شاه و خانواده او را هم اداره میکرد و عامل بانکهای دیگر در رابطه شان با رژیم ایران بود.

در چهار سالگی که به ۱۹۷۸ ختم میشود، درآمد نفتی ایران سالانه ۱۹/۷ میلیارد دلار میشد. که از آن ۱۴/۳ میلیارد دلار را چیس مانهاتان بانک اداره میکرد (اسناد دو سال آخر رژیم سابق). چیس مانهاتان بانک، تنها از سپرده های ایران، سالانه ۴۵ میلیون دلار نفع میبرد، کمیسیون که بابت ۳۰ میلیارد دلار بهای نفت میگرفت، سالی ۲۰ میلیون دلار بود و ...

در فصل چهارم (صص ۱۱۲-۹۳) از سقوط شاه و اثر آن بر روابط مجموعه بالا با ایران بحث میشود:

ابتدا از این حقیقت پرده بر میدارد که محافل مالی و صنعتی متوجه شده بودند که ذخائر نفت در سال ۱۹۹۰ پایان میرسند و شیوه خرج کردن رژیم شاه و زیربناها و صنایع که ایجاد میشوند، نه تنها قادر نمیشوند جای خالی درآمدهای نفتی را پر کنند، بلکه هزینه های هنگفتی روی دست کشوری که از درآمد نفتی نیز محروم شده است، میگذارد. یک روزنامه انگلیسی در مقاله ای به تاریخ ژوئن ۱۹۷۸، می نویسد ایران شیری است که از غرش افتاده است.

بسیاری از کارفرمایان و سرمایه داران آمریکائی که در ایران سرمایه گذاری کرده بودند، با توجه به سقوط اقتصادی ایران، شروع به فروش سهام و خارج کردن سرمایه های خود از ایران کردند. از جمله "سیتی بانک" که یکی از ۷ بانک بزرگ آمریکا است، سهم خود را (۳۰ درصد از ۳۵ درصد سرمایه بانک) در بانک تهران با همه سودی که داشت در مه ۱۹۷۸ بفروش رساند و از ایران خارج کرد.

"سیتی بانک" تنها نبود. "گودریچ"، سهام خود را ۴۶ درصد سرمایه کارخانه لاستیک سازی بود در سال ۱۹۷۶ فروخت و از ایران خارج کرد. در سال ۱۹۷۷، ای. بی. ام نیز عملیات خود را در ایران متوقف کرد و شریک انگلیسی رنک اکرومکس لمیتد سهام خود را که ۲۵ درصد سرمایه بود، فروخت و از ایران بیرون برد. سفارت آمریکا فرار سرمایه ها را از ایران در سال ۱۹۷۶، یک میلیارد مارک برآورد میکند که بسیار کمتر از میزان واقعی است و در ماه های قبل از انقلاب سه میلیارد دلار دیگر از ایران خارج شد.

بقول یک مقام وزارت خارجه آمریکا، ایرانیان بسیار زودتر از انقلاب و سقوط رژیم شاه، با خارج کردن پولهایشان رأی مخالف به آن رژیم داده بودند.

سپرده ها و قرضه های ایران

روزی که دولت آمریکا پولهای ایران را بلوکه کرد، ایران نزدیک به ۷ میلیارد دلار نزد بانکهای که تحت مقررات آمریکا بودند، پول و ۲ میلیارد دلار به این بانکها قرض داشت. و از میان بانکها و مؤسسات آمریکائی، آنکه از بد شدن وضعیت شاه، بسیار ترسان بود، چیس مانهاتان بانک بود. چرا که با پیروزی انقلاب، اولاً حساب های شرکت ملی نفت ایران و بانک مرکزی یکی شدند، یعنی پولهای فروش نفت مستقیم بحساب بانک مرکزی ریخته شدند و چیس مانهاتان بانک از منافع عظیمی محروم شد. ثانیاً بانک مرکزی پولهای خود را از این بانک به بانکهای دیگر منتقل کرد و مبلغ کمی از پولهای ایران در حسابهای چیس مانهاتان بانک ماند، ثالثاً چیس مجبور شد بانکهای دیگر را در عملیات بانکی خود با ایران، شرکت دهد و رابعاً مبلغ اندکی از دلارهای اروپائی ایران در شعبه لندن این بانک باقی ماند.

بهنگام بلوکه شدن حسابهای ایران در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹، بانک مرکزی در بانک امریکا ۱۷/۹۶ میلیارد و در چیس مانهاتان بانک شعبه لندن تنها ۳۷۵ میلیون پول داشت. بدینسان چیس مانهاتان بانک که پیش از انقلاب ۱۵ میلیارد از پولهای ایران را بدلخواه اداره میکرد، اینک نه تنها از این پولها و معاملات شیرین نفتی و اسلحه ... محروم شده بود، بلکه با تهدیدهای جدی روبرو بود. نه تنها چیس مانهاتان دیگر اداره کنندۀ پولهای ایران نبود، بلکه بنی صدر از همان بهار ۱۹۷۹ یعنی ماههای اول انقلاب، در سخنرانی های خود با تکرار و اصرار خواهان بیرون بردن پولهای ایران از بانکهای امریکا بود.

توضیح: این کار را که آن موقع انجام ندادند، چرا که گمان می کردند آزادی مقدم بر استقلال است. ایران بهای سنگین بابت این شعار غلط و خطرناک پرداخت.

چیس مانهاتان بانک از آن می ترسید که قرضهائی که در دوره رژیم شاه داده بود و یا واسطه بانکهای دیگر شده و بحساب ایران گرفته بود، پرداخت نشوند. در دوره شاه، یکی بدلیل شخص شاه و دیگری بدلیل زیادت مبلغ سپرده های ایران بر مبلغ قرضه ها، این خطر وجود نداشت اما با سقوط رژیم شاه، وضع دیگر میشد. سپرده های ایران مربوط به زمان حال و قرضه ها ۷ ساله بودند. بنابر این اگر ایران پولهای خود را بموقع از حسابهای چیس خارج میکرد، دست این بانک برای وصول قرضه ها بجائی بند نبود. چرا که از مشکل وصول قرضه هائی که به رژیم سابق پرداخته شده بودند، آنهم از یک دولت انقلابی گذشته، چیس با یک مشکل بزرگ دیگر روبرو بود و آن اینکه بسیاری از این قرضه ها قابل وصول نبودند، چرا که بنابر قانون اساسی وقت ایران باید به تصویب مجلس می رسیدند و نرسیده بودند. علاوه براین، بعضی از این قرضه ها، بجای آنکه بحساب دولت ایران ریخته شود، به حساب شخص شاه ریخته شده بودند و مقام قرض گیرنده، دیناری از آن دریافت نکرده بود. همانطور که در پیش شرح کردیم (فصل دوم) مرز میان حسابهای دولت و بانک مرکزی با حسابهای شاه و بنیاد پهلوی چندان معلوم نبود. با پیروزی انقلاب، بسیاری از مسئولان جدید کشور بحق می گفتند که اغلب قرضه هائی که بنام مؤسسات دولتی و وزارتخانه ها گرفته شده، از سوی این مؤسسات و وزارتخانه ها دریافت نشده اند.

و دولت جدید تعهدی ندارد که این قرضه ها را بپردازد. علی رضا نوبری که پیش از ریاست بانک به تحقیق درباره حسابهای شاه مشغول بود، یک میلیارد دلار از این نوع قرضه ها را کشف کرد (این نوع قرضه ها بود که بنی صدر گفت قابل پرداخت نیست و نمی پردازیم) علاوه بر اینها از آنجا که چیس مانهاتان بانک، عامل بانکهای دیگر در معامله با ایران بود، نزد آنها مسئول سوخته شدن پولهایی بود که بنام قرض بحساب ایران گرفته شده و بیشتر به حسابهای شخصی واریز شده بودند. بدینقرار، نه راکفلر و کیسینجر و نه چیس مانهاتان بانک، دلشان برای شاه نسوخته بود و اگر نگران سلامت وجود او شده بودند برای ایجاد بحران و دست گذاشتن روی پولهای ایران بود. وگرنه در روزهای اول، همین راکفلر به شاه پیغام داده بود که متأسفانه کاری برای او از دستش ساخته نیست. اما وقتی وکلای چیس مانهاتان به مقامات بانک خبر دادند که برابر اصل بیست و پنجم قانون اساسی ایران، از آنجا که قرضه ها به تصویب مجلس ایران نرسیده اند، قابل وصول نیستند، بانک ب فکر طرح توطئه ئی افتاد تا مگر پول هایش را نجات بخشد.

توضیح: خوانندگان با اطلاع از این فساد بی مانند، متوجه می شوند که شاه حتی در بستر مرگ نیز ذره ای ب فکر جبران خیانتها و فسادهایش نبود و باز وسیله خیانت بزرگ به کشور شد. بهزاد نبوی و رجائی و بهشتی و هاشمی رفسنجانی نیز شریک این خیانت شدند و با پرداخت یکجای قرضه ها، چند میلیارد دلار بکشور زیان رساندند. قرضه هائی را از جیب ملتی فقیر پرداختند که قابل پرداخت نبودند. خوانندگان اینک متوجه میشوند چرا بهزاد نبوی گفته بود باید جلوی رسیدگی به اعلام جرم بنی صدر را گرفت وگرنه از امام به باین همه باید پای میز محاکمه برویم.

طرح گروگانگیری و نتایج آن

برای اینکه چیس مانهاتان بانک بتواند پولهای ایران را ضبط کند، بهانه قانونی لازم داشت. باید قسط یکی از قرضه های قانونی، پرداخت نمیشد تا بانک می توانست مجموع سپرده های ایران را نزد بانکهای امریکائی توقیف کند. برای پیدا کردن این بهانه، مشغول کار شد. نخست به پخته و آماده کردن نظریه ئی پرداخت باسم "ملا تئوری". بنای این تئوری بر آن بود که

چون در ایران تصمیمهای مهم را روحانیون می گیرند، بنابراین مقام قانونی مشخص در ایران وجود ندارد. علاوه بر چیس مانهاتان بانک، بانکهای دیگر نیز به کمک آمدند تا این تئوری را محکمه پسند بگردانند و باستناد آن، از دادگاه های امریکائی تقاضای توقیف پولهای ایران را بکنند. از جمله اشخاص "میل بانک" حقوقدانانی را به تهران فرستاد تا دلیل و مدرک حاکی از درستی "ملا تئوری" جمع کنند. مطالبی که این فرستاده ها جمع کردند، دلگرم کننده نبودند. در تابستان ۱۹۷۹، یکی از رؤسای بانک، از همکاری در بازی "ملا تئوری" امتناع ورزید و گفت این "تئوری" بطور ملموسی غلط و قلابی است. این مقام بانکی آنقدر از عکس العمل بانک نسبت به امتناعش از همکاری ترسیده بود، که با یک وکیل دادگستری تماس گرفت تا از او در صورت خطر دفاع کند. این شخص خدمت در بانک را ترک کرد.

وقتی چیس مانهاتان بانک متوجه شد که از راه "ملا تئوری" بجائی نمیرسد، بفکر استفاده از قدرت دولتی امریکا افتاد و بدنبال فراهم آوردن شرایط بلوکه کردن پولهای ایران توسط دولت امریکا رفت.

در وزارت خزانه داری و وزارت خارجه صاحب منصبان چندی با نظر بانک موافق بودند، نه تنها صاحب منصبان با این نظر موافق بودند، بلکه حتی پیش از خروج شاه از ایران، طرح توقیف پولهای ایران را مورد مطالعه قرار داده بودند. با این عنوان که این عمل از لحاظ امنیت ملی امریکا واجب و فوری است. در واقع در ۱۹۷۸ کمیته خاص هماهنگی شورای ملی امریکا که در آن نمایندگان وزارتخارجه و وزارت دفاع و سیا شرکت داشتند به مطالعه در این باره مشغول شده بود. مشابه این مطالعه در وزارت امور خارجه "گروه ایران" و اداره سیاسی تحت ریاست داوید نیوسام، انجام میگرفت. نتیجه مطالعات این شد که در حال عادی در صورتیکه ایران پولهای خود را از نظام بانکی امریکا بیرون ببرد، کاری از دست دولت امریکا ساخته نیست و نمیتواند به بهانه بخطر افتادن امنیت امریکا، پولها را بلوکه کند. بنا بر این بانکها و سایر طلبکاران تنها کاری که میتوانند بکنند اینست که از دولت ایران به دادگاه شکایت کنند.

در گزارشی که تهیه شد، آمده است که البته رئیس جمهوری می تواند وضع سیاسی ایران را برای امنیت امریکا، یا منافع اقتصادی امریکا، خطرناک بخواند و از اختیار قانونی خود استفاده کند. اما این تصمیم قابل دفاع در دادگاه نیست و دولت ایران هم میتواند نقض آن را از دادگاه بخواهد. بدینقرار نه دولت امریکا و نه بانکهای امریکائی راهی برای جلوگیری از انتقال پولهای ایران پیدا نکردند. با وجود این، تنی چند از مسئولان خزانه داری امریکا در فوریه ۱۹۷۹ به رئیس جمهوری فشار می آوردند تا وضع فوق العاده اعلام کند و دستور بلوکه کردن پولهای ایران را بدهد. چرا در آن تاریخ این فشار به رئیس جمهوری وارد میشد حال آنکه ایران قصد جنگ اقتصادی با امریکا را نداشت؟ پاسخ اینست که منافع چیس مانهاتان آن را ایجاب میکرد. بهررو، هم مقامات دولتی و هم مقامات بانکی به این نتیجه رسیدند که بدون بهانه سیاسی، اینکار خوش فرجام نیست. پیدا کردن این بهانه در ماه های اول سال ۱۹۷۹ آسان نبود. روابط امریکا با دولت موقت حسنه بود. حضور شاه در امریکا، جو سیاسی مطلوبی بوجود می آورد که می شد به استناد آن وضعیت فوق العاده اعلام کرد. اما هنوز کوشش برای بردن شاه به امریکا تنها راه ایجاد بحران سیاسی نبود، یک راه دیگر این بود که عدم صدور نفت ایران را به این عنوان که برای غرب ایجاد خطر کرده است، بهانه اعلام وضعیت فوق العاده قرار بدهند. نخستین علامتی که دولت امریکا از این قصد، خود، بدست داد در ۷ فوریه ۱۹۷۹ بود. در این روز، وزیر انرژی در کمیته سنای امریکا گفت که قطع صدور نفت ایران، موقعیت خطرناکی را بوجود آورده است. این اظهارات درست ۵ روز پیش از گزارش مهم وزارت خزانه داری درباره ضرورت توقیف پولهای ایران بود. وزیر انرژی تصویر بغایت تاریکی از وضعیت نفت برای اعضای کمیسیون انرژی و منابع ملی امریکا، کشید و گفت وضع بسیار وخیم تر از ایام بعد از تحریم نفتی ۱۹۷۳ است. بعد از این اظهارات، قیمت دلار پائین آمد و بهای طلا افزایش یافت و بهای هر انس به ۲۵۰ دلار رسید. اما این اظهارات بکلی نادرست بودند. در سه ماه اول ۱۹۷۹، میزان تولید و عرضه نفت به بازارهای جهانی در مقایسه با سه ماه اول ۱۹۷۸، ۴/۷ درصد افزایش داشت.

اما سیا نیز که پیش از آن گزارش کرده بود نگرانی از باب تولید نفت وجود ندارد، در ۲۱ مارس ۷۹ در مطالعه خود تجدید نظر کرد و ناگهان به این نتیجه رسید که خطر نفت، منابع حیاتی امریکا را تهدید میکند!! آیا تصادفی بود که سیا بهمان نتایج رسید که خزانه داری و وزارت انرژی رسیده بودند؟ چطور شد که این مقامات باین نتیجه مشترک رسیدند که «تهدیدی که متوجه امنیت امریکا است بزرگترین تهدیدی است که در گذشته هرگز مانند نداشته است!»

شلسینگر، وزیر انرژی که پیش از آن از رؤسای سیا بوده و وزیر دفاع امریکا نیز شده بود، در کمیته هماهنگی برای رسیدگی به "بحران ایران" شرکت میکرد و در هماهنگی با دستگاه عظیم مالی و صنعتی و پولی، شرایط سیاسی را برای توقیف پولهای ایران فراهم می آورد. با توجه به اینکه معاون رئیس قسمت خاورمیانه چیس، آرچی باد روزولت و مشاور بانک کیسینجر بودند،

بروشنی میتوان پاسخ پرسش بالا را داد و گفت نظر مشترکی که بوجود آمد، همان نظری بود که منافع چیس مانهاتان را تأمین میکرد. با همه اینها نفت ایران صادر میشد و میزان صدور به چهار میلیون بشکه در روز می رسید، در نتیجه بهانه قطع صدور نفت، بهانه موجهی نبود و این همه تلاشها باد هوا شد. اینک باید بهانه دیگری می تراشیدند (فصل چهارم و پنجم صص ۱۲۹-۹۳)

توضیح: خوب معلوم است که نویسنده، دایره تحقیق را به نقش بانک محدود کرده است. امروز که نتایج گروگانگیری در تغییر تمایل افکار عمومی و اثر آن در پیدایش دولت ریگان و سیاست تهاجمی آن در دنیا بر همگان آشکار شده است، کاملاً قابل فهم است که این همکاری دستگاه های مختلف تنها برای وصول قرضه ها چیس مانهاتان بانک نبوده بلکه هدفهای وسیعی را تعقیب می کرده است.

بردن شاه به آمریکا

کارتی تحت فشارهای شدید دو شخصیت امریکائی یعنی راکفلر و کیسینجر قرار گرفته بود تا با آمدن شاه به امریکا موافقت کند. راکفلر حق بزرگی به گردن کارت داشت. او بود که راه ریاست جمهوری را با دعوت کارت در سال ۱۹۷۱ به شرکت در کمیسیون "سه جانبه" هموار کرد. کارت اغلب وزرای خود را از اعضای این کمیسیون برگزیده بود. همانطور که شخص کارت نیز مینویسد، کارت به کیسینجر احتیاج داشت چرا که خواسته بود دوستان سناتور خود را با رأی دادن به قرارداد "سالت دو" موافق گردانند.

چرا این دو مرد که فرصت سر خاراندن را هم ندارند، اینهمه اصرار داشتند شاه را به امریکا ببرند؟ بی شک این دو شخصیت هر یک دلایلی خاص برای اصرارشان به بردن شاه به امریکا داشتند اما نیاز به بحران برای آنکه چیس مانهاتان بانک بتواند، دست روی پولهای ایران بگذارد، دلیل مشترکشان بود.

ممکن است گفته بشود که این دو از عواقب بردن شاه به امریکا بی اطلاع بودند، اما مدارک موجود نشان میدهد که از اول میدانستند که حضور شاه در امریکا سبب به گروگان گرفته شدن اعضای سفارت امریکا در تهران میشود. بعنوان نمونه، در مارس ۱۹۷۹ یعنی هفت ماه قبل از ورود شاه به امریکا داوید نیوسام، معاون وزیر خارجه در امور سیاسی به او تلفن کرده و گفته بود که وزارت خارجه از سرویسهای جاسوسی گزارشهایی دریافت کرده که بنا بر آنها، در صورت آمدن شاه به امریکا، ممکن است جان امریکائیان در ایران بخطر بیفتد. کیسینجر نیز در ماه مارس از این خطر آگاه شد. در اواخر همان ماه، کارت نامه ای به کیسینجر مینویسد و از او میخواهد شاه را آگاه سازد که دعوت اولیه امریکا برای رفته شاه به آنجا بی اعتبار میشود زیرا این کار اعضای سفارت امریکا را در تهران در خطر قرار میدهد. با وجود آگاهی از این خطر، این دو به اصرار خود برای بردن شاه به امریکا ادامه میدهند. از جمله راکفلر در دیداری که در آوریل ۱۹۷۹ با کارت بعمل می آورد، با اصرار از او می خواهد با آمدن شاه به امریکا موافقت نماید. در همین ماه کیسینجر به کارت و برژنسکی مشاور امنیتی او تلفن میکند و همین تقاضا را بعمل می آورد. بر سر میز نهاری دویبدو با سایروس وانس وزیر امور خارجه نیز باصرار می خواهد که با آمدن شاه به امریکا موافقت شود. شگفت آنکه بعد از بردن شاه به امریکا و به گروگان گرفته شدن اعضای سفارت امریکا، همین راکفلر مقامات امریکائی را انتقاد میکند که اگر نمیتوانستند سفارت امریکا را حفظ کنند، چرا شاه را به امریکا راه دادند؟ چنانکه پنداری از جانی خبر ندارند! سرانجام راکفلر فکر کرد کارت نمی تواند در برابر گزارش طبیی دایر بر لزوم آمده شاه به امریکا، مقاومت کند. این بود که دکتر کان مأمور شد شاه را معاینه کند و گزارشی از وضع مزاجی او بدهد. قاعداً اگر قصد معالجه شاه بود و نه هدفهای این مجموعه مالی و صنعتی و نفتی و باید از اطباء فرانسوی معالج شاه خواسته میشد نظر بدهند. این اطباء توصیه نکرده بودند که شاه برای معالجه به نیویورک برود. دکتر کان نیز حس کرده بود که نقش او در معالجه، نقشی صرفاً طبیی نیست. و چون از سابقه بیماری شاه اطلاع نداشت، تنها بعد از مراجعت به نیویورک فهمید که شاه به سرطان مبتلی است. از اینرو دوباره نیز شاه بازگشت. با وجود این، هنوز از علت یرقان شاه سر درنیامورد. یک رشته آزمایشات را تجویز کرد. توصیه دکتر کان توسط یکی از دستیاران راکفلر در ۱۸ اکتبر به وزارت خارجه امریکا برده شد. روز بعد اجازه آمدن شاه گرفته شد.

گفتنی است که پزشک گفت این آزمایشات در ۸ کشور قابل انجام اند و هیچگاه نگفت شاه در حال مرگ است. اما حافظه کارت طوری دیگر به یاد می آورد. کارت می گوید: به او گفتند شاه "مشرف بمرگ" است و بااحتمال زیاد تا چند روز دیگر می

میرد. او می گوید همچنین به او گفتند گروه پزشکی که میتواند تجویزهای دکتر کان را انجام دهد، تنها در امریکا وجود دارد و بر اساس این اطلاعات با آمدن شاه به امریکا موافقت کردم.

و اما کار راکفلر و کیسینجر به جعل گزارش طبی خلاصه نمی شود. آنها برای آنکه کارتر را به صدور اجازه راضی کنند، از قول دولت مکزیک به دولت امریکا گفتند این دولت قول داده است بعد از معالجه، شاه را دوباره در مکزیک بپذیرد.

در حقیقت در ۲۱ اکتبر، دو روز بعد از تصمیم کارتر و یک روز پیش از ورود شاه به نیویورک، کریستوفر، معاون وزارت خارجه امریکا، به سفارت امریکا در مکزیک تلگرام زیر را میفرستد: «دفتر راکفلر ما را آگاه کرده که پورتیلو این پیام را در ۲۰ اکتبر برای شاه سابق فرستاده است:

مکزیک همواره خانه شماسست. کشور شما است. قدم شما همواره گرامی است. ما سخت نگران سلامت وجود شما هستیم. از یک پادشاه همواره باید بهترین معالجات بشود. شما باید به امریکا بروید و ما به انتظار بازگشت شما می نشینیم. شما می توانید در هر جای مکزیک که مایل باشید سکونت کنید و ...»

دولت مکزیک از فرستادن این پیام اظهار بی اطلاعی میکند و میگوید نه تنها از شاه دعوت نکرده بود که بعد از معالجه به مکزیک باز گردد، بلکه خواهان آنست که شاه کشور دیگری را برای اقامت خود در نظر بگیرد. جودی پاول منشی مطبوعاتی کارتر، بعدها گفت: ممکن است یکی از کسان راکفلر آن پیام و این موافقت را از پیش خود ساخته باشد.

توضیح: اما نمی گوید با وجود اینکه شما در دولت بودید و در مکزیک سفارتخانه داشتید، چرا دفتر راکفلر شما را از موضع دولت مکزیک و پیام او به شاه آگاه می کند؟ این چه سفارتخانه ای است که وزارت خارجه شما آن را از موضع و پیام مزبور آگاه می سازد؟ چرا سفارت امریکا نظر دولت مکزیک را نمی پرسد و بعد از تلگرام کریستوفر چرا در صدد تحقیق درباره درستی آن برن نمی آید؟

شاه را به نیویورک می برند و او را در بیمارستان کرنل مدیکال سنتر در اطافی که به اسم داوید نیوسام رزرو کرده بودند، بستری می کنند!! اما شگرفتر از شگفتیهای بالا اینکه پزشکی که می توانست شاه را معالجه کند، در نیویورک وجود نداشت، بلکه در کانادا بود و اقامت داشت. اما دوستان شاه نه از ابتدا اصرار کردند شاه برای معالجه به کانادا برود و نه بعد از ورود به نیویورک در صدد انتقال او به کانادا برآمدند. آن متخصص را به نیویورک آوردند تا شاه را معالجه کند!!

گروگانگیری، بعنوان عکس العمل حضور شاه در امریکا انجام میگیرد و اینک بحران سیاسی دلخواه برای اعلام وضع فوق العاده توقیف پولهای ایران آماده است. دولت امریکا در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ وجوه ایران را بلوکه میکند. اما علت اینکه این تاریخ انتخاب میشود آن نیست که بنی صدر اعلام کرده است که ایران پولهای خود را از بانکهای امریکائی خارج میکند، بلکه آنست که ۱۵ نوامبر سررسید یکی از قرضه های درشت رقم و دولتی (۵۰۰ میلیون دلار) ایران است و اگر در ۱۴ نوامبر پولها بلوکه نمیشدند، چیس مانهاتان بانک نمیتوانست بعنوان اینکه وام در سر رسید پرداخته نشده است، قرضهائی که خود و بانکهای دیگر به ایران داده بودند را از محل پولهای ایران برداشت کند.

در حقیقت غیر از ۱۴ نوامبر، بانک یک فرصت مناسب را در ۶ دسامبر از دست داده بود. اگر این فرصت را هم از دست میداد، باید منتظر یکی از دو تاریخ ۳۰ نوامبر یا ۶ دسامبر می نشست. و اگر دولت امریکا زودتر از ۱۴ نوامبر پولها را بلوکه میکرد، دولت ایران فرصت داشت مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار را از حسابهای آزاد خود بپردازد. یک دلیل دیگر که اعلان بنی صدر، در تاریخ ۱۰ و ۱۱ نوامبر بانک مرکزی تلگرامی به بانکهای امریکائی می کند و به آنها دستور می دهد وجوه ایران را به بانکهای غیر امریکائی منتقل کنند. اما بانکهای امریکائی این دستور را اجرا نمی کنند و اعلان بنی صدر در حقیقت کاری جز متهم کردن بانکهای امریکائی و ایجاد موضع شاکه برای ایران نبود.

توضیح: حق اینست که در فاصله گروگانگیری تا ۱۴ نوامبر، سفارت ایران در امریکا دو تلگرام فرستاده بود که دولت امریکا تمام مقدمات توقیف پولهای ایران را فراهم آورده است. مسئولین وقت وزارت خارجه کمترین ترتیب اثری به این تلگرام ها نداده و شورای انقلاب را از آن آگاه نساختند. و نیز دولت موقت به دولت امریکا اطمینان داده بود که امنیت سفارت امریکا را حفظ خواهد کرد. روزی که سرپرستی وزارت خارجه را پذیرفتم از این تلگرافها آگاه شدم، بلافاصله موضوع را با شورای انقلاب طرح و با موافقت آن شورا به بانک مرکزی، بعنوان وزیر دارائی دستور دادم تلکس کنند پولهای ایران را به بانکهای

غیرامریکائی منتقل کنند. دور روز بعد از صدور این تلکس، تلکسی از سفارت ایران در امریکا رسید که فردا ۱۴ نوامبر نزدیک ظهر، کارتر دستور توقیف پولهای ایران را امضا میکند. موضوع را بلافاصله در شورای انقلاب طرح کردم و با نظر کارشناسان حقوقی و تصویب شورای مزبور، چند ساعت پیش از امضای دستور توقیف، گفتیم با وجود تهدیدی که از سوی دولت امریکا متوجه پولهای ایران است، ایران چاره ای جز انتقال این پولها به بانکهای غیرامریکائی ندارد. فایده این کار از جمله این بود، که بانک مرکزی ایران می توانست بعلت عدم اجرای دستورش، از بانکهای امریکائی شکایت کند و احتمالاً حکم موافق دادگاه را بدست بیاورد. چنانکه همین کار را هم کرد و پیروزی در این کار هم نیز نزدیک بیقین بود، اما افسوس که دولت مکتبی رجائی مانع کار شد و با امضای قرارداد خائنانه الجزیره، ضرری عظیم به کشور وارد آورد.

بهررو، چیس مانفاتان بانک نه بلو که شدن پولها را به بانک مرکزی خبر میدهد و نه اطلاع میدهد که بعلت دستور رئیس جمهوری قادر باجرا دستور تلگراف ۵ نوامبر بانک مرکزی درباره پرداخت قرضه ۵۰۰ میلیون دلاری مزکور در فوق نیست. بعد از گذشتن سررسید، بانک باستناد نکول شدن طلب، دست روی پولهای ایران میگذازد و در ۱۲ دسامبر ۷۹ بانک مرکزی را از بلعیدن پولها آگاه میکند!!

بانک مرکزی بر آن میشود که بر ضد دولت امریکا و بانکهای امریکا وارد دعوا شود. در دادگاه لندن طرح دعوا می کند. دولت امریکا با تمام قوا بخدمت بانکها در می آید و مستقیم به دادگاه فشار وارد میکند. ایران به صندوق بین المللی پول نیز شکایت میکند. رئیس این صندوق به نوبری می گوید ایران شانس متقاعد کردن اعضای صندوق را ندارد. به گفته نوبری، رئیس صندوق معتقد است اعضای صندوق ملاحظه حقانیت ایران را نمی کنند بلکه ملاحظه جهات سیاسی را می کنند و در نتیجه جانب امریکا را میگیرند. نوبری گفت دولت امریکا کوششهای فوق العاده ای بکار میرد تا آنها را بر آن دارد ترتیب اثری به شکایت ایران ندهند.

حل مسئله گروگانگیری و رفع توقیف از پولها

راکفلر در ۱ کتبر ۱۹۸۰ گفت اگر ایرانیان گمان میکنند همه پولهای توقیف شده خود را از نو بدست خواهند آورد، خیال خام در سر می پروراند. کارتر نیز هیچ آمادگی نداشت که پولهای ایران را در ازاء آزادی گروگانها به ایران بازگرداند. در آلمان گفت از نزدیک به ۱۳ میلیارد پولهای ایران، تنها ۳ میلیارد را به آنها برگردانیم و درسی به تروریسم بین المللی دادیم که هرگز فراموش نکند!

باری بانکهای امریکا که امید نداشتند بابت هر دلار ۲۰ سنت عایدشان بشود، برکت گروگانگیری بابت هر دلار ۲۰ سنت بدست آوردند. چگونه به این نعمت غیر مترقبه رسیدند؟ به ترتیب زیر:

به دولت ایران دو پیشنهاد شد: یا همه مطالبات را یکجا و نقد پردازد، در این صورت ۴/۷ میلیارد دلار از موجودی ۵/۵ میلیارد دلاری ایران به بانکهای داده میشد که عضو سندیکائی بودند که به ایران قرض داده بود. اسم این پیشنهاد "طرح س" بود. در ۱۴ نوامبر ۱۹۸۰ به هوفمن اطلاع داده شد که ایران این پیشنهاد را نمی پذیرد. هوفمن و دیگر وکلای بانکها پیشنهاد دیگری دادند که اسمش "طرح د" بود. بنابر این پیشنهاد ایران تنها قرضهائی را که سررسیدشان رسیده بود، می پرداخت. در عوض پرداخت قسط های بعدی را تضمین میکرد. این پیشنهاد بیشتر بسود ایران بود. اما ناگهان دولت ایران تغییر رأی داد و "طرح س" را پذیرفت که بنابر آن باید پول بیشتری آنهم نقد می پرداخت. چرا دولت ایران اینکار را کرد؟ سبب این امر رقابت سیاسی در ایران بود. دو جناح بنی صدر و خمینی رودرو قرار گرفته بودند. جناح بنی صدر از اقتصاد سردر می آورد و جانبدار "طرح د" بود. نوبری که در جناح بنی صدر بود، "طرح س" را فاجعه ای برای ایران و پیروزی بادآورده ای برای بانکهای امریکائی میخواند و سخت با آن مخالفت میکرد. او حتی "طرح د" را هم کافی نمی دانست و بر آن بود که ایران باید از راه مذاکره و مقاومت، حقوق خود را حفظ کند.

جناح خمینی که سخت از ریگان می ترسید، "طرح س" را که نخست رد کرده بود، از نو پذیرفت. نوبری از ریگان آنقدر ترس نداشت و خواهان مقاومت در برابر این پیشنهادها بود. او حتی با پیشنهاد دوم بخاطر ضمانتهای سنگینی که مطالبه می کرد، مخالف بود. اما قدرت در دست خمینی بود و مخالفت جناح بنی صدر بجائی نرسید و "طرح س" پذیرفته و اجرا گردید.

در دنیای پولی و مالی، این بزرگترین ضربه ای بود که نظام بانکی به یک کشور، آنهم کشوری از رشدمانده وارد میکرد. (فصول ۸-۹ صص ۲۰۹-۱۷۱)

توضیح: نویسنده کتاب از آنجائی که امریکائی است، گمان میکند خمینی و ملاتاریا از ارباب جدید یعنی ریگان وحشت داشتند. البته محمد منتظری در مجلس ملاتاریا گفت ما نمیتوانیم با ریگان طرف بشویم و باید مشکل گروگانها را هر چه زودتر حل کنیم. اما خوب که به پی آمدهای قبول این پیشنهاد توجه کنیم، می بینیم به یک تیر چند نشان زده اند. در همان وقت که این پولها مفت به بانکهای امریکائی داده شد، ایران در حال جنگ بود. بر اثر محاصره اقتصادی فروش نفت به حداقل رسیده بود، بنابر این احتیاج شدیدی به ارز داشت. با وجود این وضعیت، دولت رجائی به کارگردانی بهزاد نبوی بودجه ۳۵ میلیارد دلاری با فرض فروش ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز به مجلس برد. من به هدر دادن ارزها و تهیه این بودجه را "به امریکا تسلیم شدن" توصیف کردم و گفتم "دولت مکتبی" اختیار بازار نفت و اداره درآمدهای نفتی را هم به امریکا داد. بیست و چهار ساعت پیش از امضای قرارداد، طی نامه ای ضررهای آن را برای خمینی شرح کردم و باصرار از او خواستم از تهدیدهای ریگان نترسد و مانع این خیانت بزرگ بشود. وقتی بهزاد نبوی قرارداد را برخلاف قانون اساسی امضاء کرد، به اشخاص حاضر گفته بود: قرارداد ۱۹۱۹ را وثوق الدوله امضاء کرد و قرارداد ۱۳۵۹ را بهزاد نبوی. میدانست چه خیانتی بزرگ بکشور میکند!

گرده ها:

ارتباط مستقیم و غیرمستقیم ۵ کمپانی بزرگ نفتی و ۷ بانک بزرگ (۱۹۸۱)
جدول شماره ۱

ارتباط مستقیم و غیرمستقیم صنایع هواپیمایی با بانک ها و کمپانی های نفتی (۱۹۷۱)

جدول شماره ۲